



درآمدی بر معرفت‌شناسی باستان‌شناسی دکتر حکمت‌الله ملاصالحی

این کتاب، مجموعه سخنرانی‌های استاد صاحب‌نظر باستان‌شناسی در مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی است. نام و عنوان مجموعه گویای روح و مضمون سخنرانی‌هاست. دکتر ملاصالحی از باستان‌شناسی و حقیقت آن سخن گفته است، نه اینکه در مسائل باستان‌شناسی وارد شده باشد. فصل دوم کتاب را بخوانیم تا هم این معنی روشن شود، و هم بیاموزیم که باستان‌شناسی چیست؟

شمه‌ای پیرامون نظریه داده‌ها و بوده‌ها در باستان‌شناسی

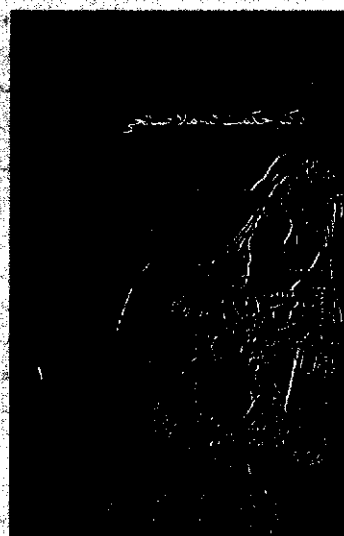
نظریه داده‌ها و بوده‌ها، امر مشهود و نامشهود، و مسأله شکاف و شقاق موضوعی - که از مباحث مهم و بنیادی، هم در باستان‌شناسی نظری و هم در حوزه معرفت‌شناسی و حیطة صلاحیت فلسفه باستان‌شناسی است - در سلسله گفتارهای کتاب فلسفه باستان‌شناسی (که انتظار می‌رود به زودی منتشر شود) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. در این جا تنها به خطوط اصلی و موارد مهم آن اشاره می‌شود.

باستان‌شناسی همانند همه رشته‌های تاریخی و برخی علوم دیگر، با نوعی گسست و شکاف موضوعی رویاروست. گسست و شکاف^۱ بین امر مشهود و نامشهود، بین یافته‌ها و نیایافته‌ها و امور مابه‌العرض و مابه‌الذات، یا به مفهوم صحیح‌تر و صریح‌تر، بین داده‌های مکشوف و بوده‌های مفقود، دشواری‌های بسیاری را در باستان‌شناسی در پی داشته است. باستان‌شناسان سده نوزده و اوایل سده بیست، عنایت و التفات جدی به مسأله گسست موضوعی در باستان‌شناسی نداشتند. آن‌ها امر مشهود را با نامشهود خلط می‌کردند. در باستان‌شناسی آن دوره امور مابه‌العرض، یعنی اجساد و اجسام و آثار و افعال فرهنگ‌های مفقود و منقرض، اعتبار فسی‌نفسه داشتند. ذهن و فکر باستان‌شناسان آن دوره نیز معطوف به جست‌وجو، کاویدن، یافتن، گردآوردن، چسفت و بست دادن، مفصل‌بندی،

سامان‌دهی، تشخیص و تفکیک تراتب و توالی زمانی، وصف بیرونی، معرفی و نمایش داده‌های مشهود و یافته‌های حسّی بود.

یکی از اشکالات مهمی که باستان‌شناسان نوگرا (یا به اصطلاح علمی‌نگر و روندمحور) بر باستان‌شناسان سنتی مشرب وارد آورده‌اند و بر فقر بنیة نظری آن‌ها انگشت تأکید نهاده‌اند و رویه توصیف بیرونی و مشاهدات و نظرات عرفی و تنگ‌نگرانه آن‌ها از موضوعات باستان‌شناسی را به باد انتقاد گرفته‌اند، مربوط می‌شود به همین عدم توجه به آگاهی از سطوح و لایه‌های عمیق، نهان و بنیادی‌تر موضوعات باستان‌شناسی که مفقودند و منقرض، یا نامشهود و نامکشوف.

از نیمه دوم سده بیست به این سو، در محافل باستان‌شناسی غرب - به ویژه حوزه‌های باستان‌شناسی بریتانیا و ایالات متحده و همچنین باستان‌شناسی مشرب‌های ماسارکسیستی کشورهای سوسیالیستی آن دوره - با طرح مباحث نظری جدید، جنبش‌ها، چالش‌های فکری، مشسی‌های تجربی‌محور، مناظر و مشرب‌های معرفت‌کاوانه و تحلیلی‌تر پیرامون مواد و مصالح موضوعی و ماهیت روش‌شناختی و مرجعیت معرفتی مواجه می‌شویم که معماری و ساختار پیچیده و چندگون باستان‌شناسی بر آن نهاده شده و بنیاد پذیرفته است و اکنون نیز ادامه دارد. دیوید کلارک و شاگردانش در بریتانیا، و لویی بینفورد و طرفدارانش در ایالات متحده از دهه شصت به این سو کوشیدند مناظری معرفت‌کاوانه و تحلیلی از نوعیت و سنخیت موضوعاتی که باستان‌شناسان مطالعه می‌کنند باز کنند، و روش‌ها و الگوهای پژوهشی علمی‌تر و تجربی‌تر را - که باستان‌شناسان می‌توانند در شناخت عمیق‌تر و فهم وثیق‌تر شواهد مورد مطالعه خود اتخاذ کنند - به روی باستان‌شناسان بگشایند. در همین رابطه دیوید کلارک بحث ماهیت داده‌ها و شواهد باستان‌شناسی را دامن زد و به موازات لویی بینفورد، از داده‌های ایستا و پویا^۲ سخن گفت، او با استخدام و اخذ نظریه



به اصطلاح حد میانه^۳ سعی داشت پلی بین داده‌های ایستا و صامت باستان‌شناسی و پویایی ملموس از واقعیت قوم‌شناسی بنا کند، با عبور از آن به شیوه‌ای علمی‌تر وارد منطقه‌های صعب‌العبور روابط پیچیده علت و معلولی در باستان‌شناسی شود، دست به تبیین‌های علمی و علی و عملی‌تر پیرامون داده‌های باستان‌شناسی بزند، سازوکار تغییرات و تطورات و تحولات و روندهای فرهنگی و اجتماعی در گذشته را مدلل‌تر و مسلط‌تر توضیح دهد، و به تئوری‌های جامع و تمهیم‌های فراگیرتر از سنخ علوم تجربی دست یابد. باستان‌شناسی از آن هنگام تا کنون که در آستانه هزاره سوم و دهه آغاز سده بیست و یکم قرار گرفته، بیش از چند دهه طرح مباحث نظری و معرفت‌شناختی را تجربه نکرده است، لیکن در همین دهه‌های اخیر باستان‌شناسان کوشیده‌اند از منابع و مباحث نظری علوم دیگر و همچنین دستاوردهای معرفت‌شناختی و فیلسوفان علم بهره جویند و بنیان‌های نظری رشته خود را تقویت کنند و انسجام بخشند. نظریه داده‌ها و بوده‌ها چکیده و ثمره بحث‌هایی است که پیرامون شناخت تحلیلی‌تر از سنخیت و نوعیت مواد و مصالح موضوعی باستان‌شناسی، طی دهه‌های اخیر به آن دامن زده شده و بین نظریه‌پردازان باستان‌شناسی مطرح بوده است؛ طراحی و بنای آن در پیکر نظریه‌ای خاص به ما کمک خواهد کرد تا از تشنگی آرای موجود پیرامون موضوعات باستان‌شناسی عبور کرده و گامی به سمت طرح و ساختار نظریه‌ای مشخص‌تر برگزیم.

این نظریه نخست بر شکاف و شقاق موضوعی که پیش‌تر نیز باستان‌شناسان جدیدالمشرب به شیوه و رویه‌ای خاص خود با استفاده از ابزارهای مفهومی مختلف سخن گفته‌اند، تأکید می‌ورزد. مراد از شکاف و شقاق موضوعی در باستان‌شناسی این است که بدانیم باستان‌شناسان با پیکره‌ای از موضوعات مواجه هستند که از ریشه و بنیاد شفه و دوباره شده است. «دوپارگی موضوعی» در باستان‌شناسی یک مسأله بنیادی است؛ مشکلات بسیاری را بر

سر راه باستان‌شناسان نهاده و معضلات زیادی را بر روش‌شناسی باستان‌شناسی تحمیل کرده است. بخشی از پیکر دوباره و شقه‌شده موضوعات باستان‌شناسی شامل داده‌های مکشوف، یا امر مشهود، یا مجموعه اجساد و اجسام و آثار و اشیاء و اقلام متکثر و متفرق و صامت و ناقص، یا به اصطلاح مواد فرهنگی جامعه‌ها و فرهنگ‌های منقرض و مفقود و متروک می‌شود؛ این مواد و مصالح و بقایای مادی، همان داده‌های حسی باستان‌شناسی هستند.

ما پاره دیگر را که مفقود و نامشهود و منقرض است، اصطلاحاً «بوده‌های مفقود»^۴، یا «آرخه‌ها و برخی لوگوس‌های مفقود»^۵، یعنی مبناها و مبدأها و خاستگاه‌ها و معناها و نیت‌ها و اقمیت‌های واقعی نامکشوف و مشاهده‌ناپذیر اطلاق کرده‌ایم. «بوده‌های مفقود» با ابزارهای حسی نه قابل کشفند، نه آن‌که می‌توان به تجربه به شکار و مهارشان رفت. به عبارت دیگر در باستان‌شناسی واقعیت‌ها، رویدادها، پدیده‌ها یا فاکت‌های زنده، پویا، فعال، معنادار، یک‌پارچه و منسجم جامعه‌شناختی، و اقتصاد زنده و قوم‌شناختی و انسان‌شناختی اجتماعی مفقود و منقرض و نامشهود نهانند. آنچه در جامعه‌شناسی و قوم‌شناسی به صورت واقعیت واقعی - یا در علوم فیزیکی و شیمیایی به شکل پدیده‌های واقعی - [قابل مشاهده و آزمون‌پذیر است، در باستان‌شناسی به صورت داده‌های حسی و شواهدی که اغلب تغییر هویت و صورت و ماهیت داده‌اند (و هویت‌بخشی و سامان‌دهی و نظم و انتظام و انسجام می‌طلبند) در آمده است. البته درجه و دامنه و حدود تجربه [پذیری] یا مشاهده [پذیری] و آزمون‌پذیری واقعیت‌ها و پدیده‌های مورد مطالعه عالمان اجتماع و اقتصاد و طبیعت، موضوع مهم بحث دیگری است که در این‌جا امکان دامن‌زدن به آن نیست. داده‌های مشهود و یافته‌ها و شواهد حسی در باستان‌شناسی، در واقع شبه‌واقعیت‌ها یا فاکت‌نماهایی^۶ هستند به‌جای‌مانده از فاکت‌ها و رویدادها و واقعیت‌های واقعی. فرهنگ‌ها، جامعه‌ها، کنش‌ها، کردارها،

کارکردها، رفتارها، نیت‌ها، هدف‌ها، مقصدها، اراده‌ها، ادراک‌ها، ذهن‌ها، فهم‌ها، ذائقه‌ها، عامل‌ها و فاعل‌ها، یا در سطحی دیگر شرط‌ها، وضع‌ها، موقعیت‌ها، یا آن‌که باز در سطحی دیگر سازوکارهای پیچیده حرکت، تغییر، تحول، تطور، توسعه، تداوم، و خلاصه پویانمایی فرهنگی و اجتماعی منقرض و مفقود و متروک که بیرون از دسترس حواس و ابزارها و اندام‌های حسی ما قرار می‌گیرند، «بوده‌های مفقود» یا «واقعیات‌های واقعی منقرض و نامشهود باستان‌شناسی» اطلاق شده‌اند.

آنچه که به معرفت‌شناسی و منظر باستان‌شناسی از گذشته وثاقت و اعتبار می‌بخشد، برکنند و برکشیدن و برگرفتن و گردآوردن اطلاعات از داده‌های مشهود علی‌رغم ماهیت پرهزینه و عمرخوارشان نیست، بلکه عبور و ورود به منطقه‌های بوده‌های مفقود و منقرض و قلمروهای تیره و تاریک و اقمیت‌های نامشهود و رخداد‌های منقرض گذشته است که اعتماد ما را به مطالعات و دستاوردهای باستان‌شناسی بیشتر و عمیق‌تر می‌کند. نظریه «داده‌ها و بوده‌ها» هم پیچیدگی و جنبه‌ها و سطوح متفاوت «شکاف و شقاق موضوعی» را در باستان‌شناسی بر ملا می‌کند، هم بر اهمیت عبور از داده‌های مشهود و یافته‌های حسی به سمت بوده‌های مفقود و منقرض تأکید می‌ورزد. دلیل و علم پیدایش و رشد و بسط شمار متعددی از رشته‌ها و دانش‌های باستان‌شناختی اجتماعی، ادراکات و اذهان و افهام و آیین‌ها و نمادها و مشرب‌های باستان‌شناسی رفتارگرا و کارکردی، مدخل‌ها و مشی‌های باستان‌شناسی روندگرا یا روندگرایی ادراکی و ساختارگرا، انواع مشرب‌های باستان‌شناسی تفسیری و معناگاو و هرمنوتیک، استفاده و استخدام نظریه‌های حد میانه، و پیدایش رشته‌های چندرگه و دورگه همانند قوم باستان‌شناسی همه مبین و مؤید تلاش بی‌امان باستان‌شناسان به‌منظور عبور از داده‌ای مشهود و ورود (هرچند ذهنی، جنبی، نظری و مفهومی) به منطقه بوده‌های مفقود است. اکنون بیش از پیش به این واقعیت معترفیم که مرجعیت و مشروعیت

باستان‌شناسی به‌مثابه یک رشته و دانش آکادمیک، بیش از آن‌که در گرو کشف و نبش و وصف و تقریر پرآب‌وتاب داده‌های مشهود باشد، بستگی عمیق به امر نامکشوف و نامشهود - یعنی بوده‌های مفقود - دارد. باستان‌شناسی یعنی دانش کشف امر نامکشوف.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش

فرهنگ‌ها و جامعه‌های بشری، گران‌بار و غنی از الگوهای زندگی‌اند. انسان‌شناسی هر اندازه فربه و آزموده‌تر شده، به ساختارهای پیچیده فرهنگ‌ها و جوامع بشری جدی‌تر اذعان ورزیده است. اکنون بیش از سده‌های هجده و نوزده به این واقعیت پی برده‌ایم که فرهنگ‌ها چه اندازه با ظاهر ساده‌تر و بدوی‌تر می‌توانند تودرتو، پربینج و غنی از الگوهای رفتاری متنوع و متلون باشند. باستان‌شناسان به چنین الگوهای زنده رفتاری پویا و فعال فرهنگ‌ها، جامعه‌ها و مدنیت‌های گذشته دسترسی ندارند. آن‌ها محروم از چنین موهبت‌هایی هستند. باستان‌شناسان با شواهدی مواجه هستند که از چرخه‌ها و شبکه‌های فعال و هدفمند و معنادار فرهنگ‌ها و جامعه‌ها خارج شده و بسترهای واقعی خود را از کف داده‌اند. آن‌ها با رسوبات و سنگواره‌های فرهنگی و بسترهای خشیکده‌ای درگیر هستند که لایه به لایه به هم نهشته و انباشته شده‌اند. این رسوبات و سنگواره‌های فرهنگی که بخشی از پیکره موضوعی باستان‌شناسی را در خود گرفته‌اند، پس از خروج از چرخه‌ها و شبکه‌های فعال و به هم مرتبط و پیوسته فرهنگ‌های منقرض و جوامع مفقود نیز از آفت و آسیب و فرسودگی و نابودی مصون نمی‌مانند. مواد، تجزیه‌پذیر و فرسایش‌پذیرند. قابلیت تجزیه و فرسایش‌پذیری آن‌ها نیز متفاوت است. [در] این که بخش مهمی از مواد فرهنگی که پاره دیگر پیکره داده‌های مشهود باستان‌شناسی هستند تجزیه شده و از بین رفته است تردید نیست. [در] این که بخش مهمی از آن‌چه که باستان‌شناسان می‌کاوند و می‌یابند و گردآوری می‌کنند سخت تغییر صورت و هویت و ماهیت داده نیز تردید نیست.

شیفر، رینفرو، پل‌بان و دیگران بحث‌های مهمی پیرامون چگونگی فرآیند تغییر شکل‌پذیری فرهنگی و طبیعی و باستان‌شناختی شواهد و قراین مورد مشاهده و مطالعه باستان‌شناسان دامن زده‌اند که مجال گشودن بحث‌اش در این جا نیست.

در چارچوب نظریه «داده‌ها و بوده‌ها» این اقلام، اشیاء، شواهد، قراین، سنگواره‌ها و رسوبات فرهنگی گذشته هر اندازه که با دقت و حساسیت، وصف و تقریر و حکایت و روایت و معرفی بیرونی بشوند، [باز هم] به خودی خود هدف‌ها و مقصدهای بنیادی‌تر باستان‌شناسی را که ذهن آن‌ها مشتاق و معطوف به «بازسازی»^A لایه‌های درونی و ساختارهای زنده و ذاتی‌تر فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و مدنیت‌های مفقود و منقرض گذشته است، تضمین و تأیید نکرده و تحقق نمی‌بخشد. ممکن است برای مورخان هنر، زیباشناسان، یا عالمان طبیعت داده‌های مشهود باستان‌شناسی فی‌نفسه ارزش معرفتی و اطلاعاتی بسیار داشته باشند، لیکن برای باستان‌شناسان چنین نیست. باستان‌شناسی سده نوزده و اوایل سده بیست که با تاریخ هنرها و زیباشناختی و ارزش‌های هنری و زیباشناسانه در پیچیده بود، شواهد باستان‌شناسی را اغلب در سید تاریخ هنرها و زیباشناختی نهاده و ارزش فی‌نفسه برایشان پذیرفته بود. لیکن اکنون که باستان‌شناسی مشتاق فاصله گرفتن از آن مغالطه‌هاست، هدف‌ها و مقصدهای فراخ‌تری را دنبال کرده، گام در منطقه‌های صعب‌العبور و بیشه‌زارهای نهان و ناپیدا و سؤال‌خیز موضوعات باستان‌شناسی نهاده، و با ذهنی تحلیلی‌تر و اندیشه‌ای تعلیلی‌تر و خردی معناکاو و تدلیلی می‌کوشد ساختارهایی را بازسازی - یا به تعبیر باستان‌شناسان پست‌مدرن، بازآفرینی - و حتی اختراع کند که مفقود و منقرضند. البته ممکن است پرسیده شود از کدام بازسازی یا بازآفرینی گذشته سخن می‌گوییم؟ مگر می‌توان فرهنگی را که دستخوش افول و تجزیه و انقراض شده و به‌صورت لایه‌های رسوبی باستان‌شناختی درآمده بازساخت؟ مگر رویدادهای تاریخی آن‌چنان

تکرارپذیرند که بتوان الگویی برای بازساختن آن‌ها را در اختیار داشت؟ مگر فرهنگ‌های بشری را می‌توان تکرار کرد؟ تصور می‌کنم این عبارت مشهور و منسوب به هراکلیتوس را شنیده‌اید که مدعی بود هیچ حادثه‌ای در جهان تکرارپذیر نیست. در بستر موج‌خیز کثیوت و صیورت بی‌وقفه رویدادهای جهان دوبار نمی‌توان شنا کرد، چراکه همه‌چیز در حرکت و تغییر مدام است.

البته دانش جدید - بسه‌ویژه طبیعت‌گرایان و تجربی‌محوران و علت‌جویان سده‌های هجده و نوزده در غرب، و عالمان مدرن که مشروعیت علم نوین را در مشاهده، آزمون، کشف تکرارها و مشابهت‌ها، تبیین چرخه‌های پیچیده روابط علت و معلولی پدیده‌ها، و رویدادهای طبیعی و تاریخی و اجتماعی دیده و دست‌یابی به احکام و قوانین و تعمیم‌ها و نظریه‌های آزمون‌پذیر و به اثبات رسیده را نشانه کرده‌اند - چندان جایی برای صحت ادعای منسوب به هراکلیتوس باقی نمی‌نهد. عالمان مدرن اغلب از همسانی‌ها و تشابهات و تکرار رویدادها و پدیده‌های طبیعی سخن گفته‌اند. آن‌ها به ما آموخته‌اند که جسم‌ها بر اثر حرارت منبسط می‌شوند، گران‌ش‌ها و جرم‌ها اجسام را به خود می‌کشند، یا وقتی جسمی را بی‌مانع پیش می‌رانیم در خط مستقیم حرکت خواهد کرد. در تاریخ نیز آن‌ها در جست‌وجوی کشف تداوم و توالی و تعاقب و تکرار رویدادهای تاریخی و اجتماعی برآمده‌اند. باستان‌شناسان جدیدالمشرب نیز با تکیه و تأکید بر همسانی‌ها و هم‌خوانی‌ها و مشابهت‌های نسبی، و چشم‌پوشی از تفاوت‌ها و تباین‌های فرهنگی و اجتماعی بسا الگوبرداری از رویه‌ها و روش‌های تجربی دانش‌های طبیعی، کوشیده‌اند به نظریه‌های اثبات‌شده و تعمیم‌ها و قوانین کلی پیرامون فرهنگ‌ها و جوامع مفقود و منقرض گذشته دست یابند. بخش مهمی از «فلسفه جودی» بازسازی، در باستان‌شناسی منبعث از چنین طرز تفکر و دیدگاهی است. «بازسازی» طی دهه‌های اخیر به‌صورت یک مفهوم بنیادی در باستان‌شناسی درآمده است.



آزادی‌های سیاسی و اجتماعی
از دیدگاه اندیشه‌گران
گذری بر نوشته‌های پارسی در
دو سده واپسین
دکتر عبدالهادی حائری

گردآوری، مفصل‌بندی، کنار هم چیدن، و پیکربندی حجم عظیمی از تجربیات، اطلاعات، معلومات و آگاهی‌های وسیع و چندگون باستان‌شناختی، و همچنین تلاش و تعامل شمار بسیاری از رشته‌ها و خرده‌رشته‌های دورگه و چندرگه نهاده و بنا و به‌پا شده (علی‌رغم شکنندگی، به‌مراتب ارجمندتر و اصیل‌تر و معتبرتر و مقبول‌تر و مطلوب‌تر از روایت‌ها، حکایت‌ها، و صفت‌ها، تقریرها، رده‌بندی‌ها، جدول‌آرایی‌های بیرونی، و معرفی جسم و جسد و آثار و افعال فرهنگ‌ها و جامعه‌های منقرض و مفقود گذشته (که باستان‌شناسی سده‌های نوزده و اوایل سده بیست بر آن تأکید می‌ورزید) است.

نظریه «داده‌ها و بوده‌ها» متکی به مشرب‌های باستان‌شناسی اثبات‌گراست، نه منبعت از منظرهای باستان‌شناسان پست‌مدرن. مهم‌ترین مزیت آن این است که ذهن ما را متوجه و معطوف به بیشه‌زارهای ناپیدا و نهان و منطقه‌های صعب‌العبور موضوعات باستان‌شناسی کرده و بر شناخت لایه‌های درونی‌تر داده‌های مشهود و شواهد مادی باستان‌شناسی تأکید ورزیده و نظر دارد.

پی‌نوشت:

1. Ichotomy
2. Dynamic & Static Data
3. Middle Range Theory
4. Lost Facts
5. Lost Archai & Lost Logoi
6. Factual Facts
7. Quasi Facts
8. Reconstruction
9. Fact Making



باستان‌شناسان آن را به خدمت گرفته‌اند تا از منظری تجربی‌تر و تبیینی‌تر به هدف‌ها و مقصدهای بنیادی خود پیرامون شناخت اصولی‌تر از موضوعاتشان دست یابند. بازسازی‌های باستان‌شناسانه تنها بوده‌های مفقود را شامل نمی‌شود، بلکه داده‌های مشهود را نیز در سطوح مختلف در بر می‌گیرد. بازسازی‌های بافت‌های گیاهی، جانوری، اقلیمی، یا اساساً جغرافیایی زیست‌محیطی را می‌توان جنبه‌های دیگری از بازسازی‌های تجربی‌تر در باستان‌شناسی دانست که به کمک دانش‌های چندرگه دیگر انجام می‌شود. این بازسازی‌ها نوعی تلاش به‌منظور «واقعیت‌سازی‌های» باستان‌شناختی در سطوح مختلف بوده‌اند. به همان اندازه که واقعیت‌سازی در سطح داده‌های مشهود بر ترمیم، مفصل‌بندی، سامان‌دهی، انتظام‌بخشی، پیکربندی، ترکیب، و عبور از نقص و آشفتگی و پارگی بنیادی داده‌های مشهود اهتمام و تأکید می‌ورزد، در سطح بوده‌های مفقود نیز - هرچند با ابزارهای نظری و به‌طریق ذهنی و مفهومی - باستان‌شناسان اهداف خود را تحقق می‌بخشند. مع‌الوصف این سطح از بازسازی‌های باستان‌شناختی به‌مراتب دشوارتر و پریچتر و شکننده‌تر بوده و بر واقعیت‌های واقعی موضوعات باستان‌شناسی نیز بیشتر نظر دارد. به دیگر سخن، باستان‌شناسان مفهوم بازسازی را همانند ابزارهای مفهومی و اعتباری دیگر به خدمت گرفته‌اند تا آن‌چه را که عملاً در نهایت، هدف‌های بلند و بنیادی‌تر آن‌ها را تضمین نمی‌کند مفهوماً و ذهناً تأمین کند و طرح و تصویری باستان‌شناسانه از گذشته ارائه دهد.

از منظر باستان‌شناسان مدرن، ماهیت مفهومی و خصلت اعتباری همین طرح و تصویرهای ذهنی و مفهومی و همچنین بازسازی‌هایی که پی‌ها و پایه‌های آن بر شالوده و زمینه رسوبات، سنگواره‌ها، اجساد، اجسام، اقلام و بقایای مادی فرهنگ‌ها و جوامع منقرض و مفقود نهاده شده است (و با تاسی به کاربست‌ها و داربست‌های زبانی، ابزارهای کلامی، کنش‌های ذهنی، خلاقیت‌های فکری، و نیز

